

سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس و تأثیر آن بر منافع آمریکا (۱۹۹۱-۲۰۱۶)

دکتر مهدی عباس زاده فتح آبادی - استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان
مژگان خواجوی - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

منطقه خلیج فارس از مناطق پر اهمیت جهان است که از زمانهای بسیار دور مورد توجه قدرتهای بزرگ بوده است. ویژگی بارز این منطقه برخورداری از ذخایر بزرگ نفت و گاز است و هشت کشور در حوزه آن بیشترین ذخایر نفت و گاز جهان را در اختیار دارند. همچنین عوامل پر اهمیت دیگری مانند عمر ذخایر این منطقه که بیش از پنجاه سال است و کم بودن هزینه استخراج، اهمیت آنرا دو چندان کرده است. منطقه خلیج فارس منطقه‌ای مهم و استراتژیک برای قدرتهای بزرگ است. از میان این قدرتها آمریکا از مدتها پیش و از هنگام بیرون رفتن انگلستان، در این منطقه حضور گسترده داشته و منافع اقتصادی و سیاسی‌اش به این منطقه گره خورده است. اما موضوعی که در سده بیست و یکم پررنگ شده است خیزش چین و تلاش این کشور آسیایی پس از گذراندن دوره اصلاحات برای حضور پویا و مؤثر در مناطق استراتژیک جهان از جمله خلیج فارس است و چون این کشور برای رشد اقتصادی خود به منابع نفتی ارزان منطقه خلیج فارس نیازمند است می‌کوشد از راههای گوناگون از جمله برقراری روابط گسترده با کشورهای این منطقه نفوذ خود را در آن افزایش دهد. بدین‌سان، حضور چین برای آمریکا که از مدتها پیش در این منطقه جای پا داشته و منافع کلانی می‌برده است، تهدیدی شمرده می‌شود. پرسش اصلی در این پژوهش این است که «سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس چه اثری بر منافع آمریکا دارد؟» و فرضیه پژوهش نیز چنین است: «خیزش چین در منطقه خلیج فارس و تلاش آن کشور برای حضور در این منطقه، اثر منفی بر منافع حیاتی آمریکا دارد.» در این نوشتار چارچوب نظری «سیکل قدرت» بعنوان مناسبترین چارچوب برای بررسی و اثبات فرضیه پژوهش به کار گرفته شده است. این پژوهش از نوع توصیفی - تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است.

۱. دیباچه

منطقه خلیج فارس با دارا بودن منابع بزرگ انرژی یکی از مهمترین و حساس‌ترین مناطق جهان شمرده می‌شود که همواره مورد توجه کشورهای بزرگ بوده است. این منطقه که در برگیرنده ایران، عراق، کویت،

عربستان، قطر، امارات عربی متحده، بحرین و عمان است از مدتها پیش کانون رقابت قدرتهای بزرگ بوده است. پیش از دوران جنگ سرد، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر سر این منطقه در رقابت بودند و پس از جنگ سرد، حضور چین تهدید دیگری برای منافع

● موضوعی که در سده بیست و یکم پررنگ شده است خیزش چین و تلاش این کشور آسیایی پس از گذراندن دوره اصلاحات برای حضور پویا و مؤثر در مناطق استراتژیک جهان از جمله خلیج فارس است و چون این کشور برای رشد اقتصادی خود به منابع نفتی ارزان منطقه خلیج فارس نیازمند است می‌کوشد از راههای گوناگون از جمله برقراری روابط گسترده با کشورهای این منطقه نفوذ خود را در آن افزایش دهد. بدین سان، حضور چین برای آمریکا که از مدتها پیش در این منطقه جای پا داشته و منافع کلانی می‌برده است، تهدیدی شمرده می‌شود.

و خیزش چین» به بررسی خیزش چین بعنوان یک بازیگر بزرگ در پهنه بین‌المللی و اثر افزایش قدرت چین در حوزه‌های گوناگون بر نقش این کشور در عرصه سیاست خارجی و روابط آن با ایالات متحده آمریکا پرداخته‌اند و با بهره‌گیری از نظریه سیکل قدرت، شاخصهای رشد و افول این دو کشور را بررسی و راهکارهای فراروی آمریکا برای رویارویی با این وضع تازه را ارزیابی کرده‌اند. آنان برپایه این نظریه نشان داده‌اند که چین در شاخصهای مربوط به توانمندیهای مادی چون نیروی نظامی، رشد اقتصادی و صنعتی و توانمندیهای ارتباطی و تکنولوژیک رشدی فزاینده داشته است؛ و در برابر آمریکا در سایه اُفت نسبی قدرت خود بویژه در پهنه اقتصادی، با دشواریهایی چون افزایش بدهیهای جهانی، نوسان ارزش جهانی دلار و... روبه‌رو است.

۲. افشین متقی و مصیب قره‌بیگی (۱۳۹۳) در نوشتاری با عنوان «جایگاه استراتژیک خلیج فارس در سیاست خارجی چین» به بررسی اهمیت استراتژیک منطقه خلیج فارس برای چین، پرداخته و یادآور شده‌اند که خلیج فارس بعنوان غنی‌ترین و مهمترین منطقه جهان به لحاظ داشتن ذخایر عظیم هیدروکربنی و نیز اهمیت اقتصادی و مالی و بعنوان یک بازار گسترده و پررونق، از جایگاه راهبردی برجسته‌ای برخوردار است و به علت همین جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، همواره

آمریکا در این منطقه به‌شمار می‌رود. چین بعنوان یک قدرت نوپا، از کشورهایی است که در سده بیست و یکم دست به اصلاحات گسترده در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی زده است. این کشور رو به رشد و مصمم به توسعه یافتن، نیازمند منابع نفت و گاز برای رسیدن به هدفهای جهانی خود است و از این‌رو نگاه بسیار ویژه‌ای به منابع ارزان، دیرپا و با صرفه منطقه خلیج فارس دارد و با روشها و تاکتیکهای گوناگون برای افزایش حضور و نفوذ خود در این منطقه می‌کوشد. اما در راه رسیدن به هدفهای خود در خلیج فارس با قدرتی روبه‌رو است که از مدتها پیش در این منطقه حضور داشته است و منافع اقتصادی آن سخت با منطقه خلیج فارس گره خورده است به گونه‌ای که اگر راه بر منابع سرشار خلیج فارس به سوی غرب بسته شود، حیات اقتصادی غرب به خطر خواهد افتاد. از این‌رو حضور گسترده چین در این منطقه به معنای آسیب رسیدن به منافع غرب و بویژه آمریکا در خلیج فارس خواهد بود و واکنش آنرا به‌دنبال خواهد داشت. به‌سختی دیگر، آمریکا دست‌اندازی گسترده چین به این منطقه را بر نخواهد تافت. هرچند چین مؤلفه‌های اصلی قدرت یعنی سرزمین، جمعیت، نیروی نظامی و اقتصاد پویا را دارد، اما همچنان یارای روبه‌رو شدن با آمریکا را نخواهد داشت از این‌رو چینی‌ها روشی آرام و دور از تنش با تکیه بر اقتصاد پویا را محور اقدامات خود در پهنه بین‌المللی و بویژه در منطقه خلیج فارس قرار داده‌اند. چین برای نزدیک شدن به کشورهای کناره خلیج فارس برنامه گسترده‌ای دارد و روابط بازرگانی دامنه‌داری با کشورهای این منطقه برقرار کرده است و همانند آمریکا می‌کوشد در این منطقه نیروی نظامی فعال و مؤثر داشته باشد.

۱-۱. پیشینه پژوهش:

در این زمینه پژوهشهای گوناگون انجام گرفته است که در زیر به چند مورد اشاره می‌شود:

۱- عبدالحمید قلی‌زاده و نودر شفیعی (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرایند قدرت نسبی ایالات متحده آمریکا

میدان فشرده‌ترین رقابتها میان قدرتهای جهانی بوده است. در این مقاله آمده است که یکی از کشورهای که در این سالها حضوری پویا و چشمگیر در خلیج فارس داشته، جمهوری خلق چین است؛ زیرا امنیت انرژی در روزگار کنونی یکی از چالشهای استراتژیک پیش روی چین به‌شمار می‌آید.

۳- محمد علی بصیری و دیگران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل عوامل و اگر در روابط آمریکا و چین (برمبنای تئوری توازن قوا)» به بررسی موضوع افزایش قدرت چین در پهنه بین‌المللی و اینکه چین خواستار ایفای نقش در محیط بین‌المللی است، پرداخته‌اند. این خواست چین، چالشها و دشواریهایی برای آمریکا فراهم کرده است. اگر آمریکا به دنبال درگیری و مناقشه باشد این روش به کاهش قدرت نسبی ایالات متحده دامن خواهد زد. با سربرآوردن چین و دگرگونی نظام بین‌الملل و به چالش کشیده شدن هژمون آمریکا، طبیعی است که آمریکا نگران خیزش چین باشد و تا جایی که می‌تواند، بکوشد آنرا کنترل کند و از پذیرش نقش چین در پهنه بین‌المللی سرباز نزند.

۴- محمد علی بصیری و دیگران (۱۳۹۱) در نوشتار دیگری زیر عنوان «خیزش نظامی چین و چالشهای پیش‌روی هژمونی آمریکا» به بررسی مسئله افزایش قدرت چین در این چند دهه و اینکه این پدیده می‌تواند چالشهایی برای هژمونی آمریکا ایجاد کند، پرداخته‌اند. افزایش قدرت نظامی چین آثاری بر سیاستهای آمریکا در سطح جهان گذاشته است. از این‌رو تلاش این کشور برای دستیابی به هژمونی جهانی واکنش آمریکا را برمی‌انگیزد و آمریکا با در پیش گرفتن دو استراتژی مهار و مشارکت به این معمای امنیتی واکنش نشان

● هرچند چین مؤلفه‌های اصلی قدرت یعنی سرزمین، جمعیت، نیروی نظامی و اقتصاد پویا را دارد، اما همچنان یارای روبه‌رو شدن با آمریکا را نخواهد داشت. از این‌رو چینی‌ها روشی آرام و دور از تنش با تکیه بر اقتصاد پویا را محور اقدامات خود در پهنه بین‌المللی و بویژه در منطقه خلیج فارس قرار داده‌اند.

خواهد داد.

۵- عباس مصلی‌نژاد و محمد رضا حق‌شناس (۱۳۹۱) در نوشتاری با عنوان «جایگاه چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس (با تمرکز بر جمهوری اسلامی ایران)» به بررسی رشد اقتصادی چین در دهه‌های گذشته و حرکت شتابزده آن برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در پهنه سیاست جهانی و ایفای نقش برای اثرگذاری بر مسائل بین‌المللی، پرداخته‌اند. تلاش چین برای افزایش توان نظامی و دیپلماتیک خود راهبرد خارجی این کشور را در حوزه‌های گوناگون، دگرگون کرده است. در این راستا منطقه خلیج فارس سخت مورد توجه چین قرار گرفته است. این منطقه بیشترین توان پاسخگویی به نیاز چین به انرژی را دارد. چین در تلاش برای گذار از کناره به متن در منطقه خلیج فارس است و برای تأمین انرژی خود و افزایش حضور در خلیج فارس راهبرد همکاری با کشورهای این منطقه را برگزیده است.

۶- بهاره سازمند و فاطمه تقی‌زاده (۱۳۹۲) در نوشتاری زیر عنوان «خیزش چین: ابعاد، مؤلفه‌ها، پیامدها و چالشها» به بررسی موضوع خیزش چین و توانمندیهای این کشور آسیایی بعنوان یک قدرت نوپا پرداخته‌اند. از ۱۹۷۰م. چین در چارچوب سیاست اصلاحات و سیاست درهای باز در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بعنوان یک قدرت نوپا مطرح شده و با رشد شتابان اقتصادی و دارا بودن بالاترین سطح پس‌انداز در جهان و همچنین برتری در عرصه‌های نظامی و سیاسی بعنوان رقیب جدی ایالات متحده آمریکا شناخته شده است.

۷- علیرضا سلطانی و دیگران (۱۳۹۰) در نوشتاری با عنوان «جایگاه انرژی در سیاست خاورمیانه‌ای چین» به بررسی اهمیت انرژی در اقتصاد چین پرداخته‌اند. تقاضای انرژی در این کشور بر اثر رشد و توسعه اقتصادی آن سخت‌رو به افزایش است؛ از سوی دیگر، به‌علت کمبود منابع داخلی، وابستگی این کشور به منابع بین‌المللی به همان اندازه بیشتر می‌شود. چین از ۱۹۹۳ به واردکننده نفت تبدیل شده است، در حالی که پنجمین تولیدکننده نفت در جهان است. نیاز شدید

• در آغاز سده بیست و یکم، سیاست خارجی مسالمت‌آمیز چین متأثر از دو گفتمان بود که هوجین تائو، رییس‌جمهوری این کشور مطرح کرد: ۱- ظهور مسالمت‌آمیز: بدین معنا که چین قدرتی رو به رشد است و مسیر افزایش توانایی خود را همانند قدرتهای گذشته بر محور نیروی نظامی قرار نمی‌دهد. ۲. جهان هماهنگ: یعنی اولویت دادن به برقراری صلح و ثبات جهانی از راه همکاری و تفاهم نه بهره‌گیری از اتحادها یا کاربرد آشکار زور.

«استراتژی ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس» به بررسی این موضوع می‌پردازد که منطقه خلیج فارس آشفته‌ترین منطقه جهان است؛ زیرا ثروت نفت، آنرا به طعمه‌ای وسوسه‌انگیز برای کشورهای صنعتی تبدیل کرده است. هشت کشور در کناره خلیج فارس بیش از ۶۰ درصد ذخایر شناخته شده نفت جهان را دارند. قطع جریان نفت از خلیج فارس، در فروپاشی اقتصادی و فلج شدن صنعتی کشورهای توسعه‌یافته غرب نقش اساسی دارد و از این‌رو استراتژی بلوک غرب به رهبری آمریکا، جلوگیری از قطع جریان نفت از خلیج فارس است. اهمیت خلیج فارس از جایگاه ژئواستراتژیک این منطقه بعنوان نقطه تلاقی راههای اروپا، آسیا و آفریقا نیز مایه می‌گیرد. از این‌رو آمریکا همواره می‌کوشد در این منطقه حساس نفوذ و جایگاه خود را حفظ کند و روابط دوستانه‌ای با کشورهای آن داشته باشد.

۱۰- محمود غفوری (۲۰۰۹) در نوشتاری با عنوان «سیاست چین در خلیج فارس» به بررسی مسئله رشد اقتصادی چین و نیاز فزاینده آن به نفت خام و تأمین این نفت از خلیج فارس که چالشی برای ایالات متحده آمریکا است می‌پردازد. چین به مهمترین واردکننده نفت خام و دومین مصرف‌کننده آن در جهان پس از ایالات متحده آمریکا و سومین واردکننده نفت پس از آمریکا و ژاپن تبدیل شده است. چین به‌علت نیاز فزاینده به نفت، می‌کوشد حضور چشمگیری در منطقه خلیج فارس داشته باشد؛ و به دلایل گوناگون جایگاه خود را در منطقه تثبیت کند. این حضور پویای چین

چین به انرژی، زمینه تعامل آن با کشورهای دارنده انرژی را که بیشتر در خاورمیانه و خلیج فارس واقع شده‌اند فراهم کرده است. کشورهای این منطقه نگرانی چین در زمینه امنیت انرژی را برطرف می‌کنند و از سوی دیگر چین، نیازهای آنها را در حوزه فناوری و سرمایه‌پاسخ می‌گوید. فرضیه اصلی این نوشتار این است که رشد اقتصادی فزاینده چین و ذخایر بزرگ نفت در منطقه خاورمیانه و بویژه خلیج فارس زمینه توجه پکن به کشورهای دارای نفت را فراهم کرده است و چین سیاستی صلح‌آمیز با قدرت نرم و دور از هرگونه تشنج را در این کشورها پی‌می‌گیرد.

۸- جان کالابرس (۱۹۹۸) در نوشتاری با عنوان «چین و خلیج فارس: انرژی و امنیت» به بررسی موضوع همکاری در حوزه انرژی و گسترش روابط میان چین و کشورهای خلیج فارس می‌پردازد. نویسنده استدلال می‌کند که هسته اصلی این روابط، نیاز فزاینده چین به واردات نفت از خلیج فارس است ولی چین در پیگیری هدفهای خود در خلیج فارس با چالشهایی از جمله فشارهای آمریکا روبه‌روست. با پایان یافتن جنگ سرد، در غرب و بویژه در ایالات متحده در مورد ماهیت و پیامدهای سیاست خارجی چین، بحثهای فراوانی درگرفته است و آنها نوسازی چین و ارزشهای مورد نظر حزب کمونیست چین را یک تهدید امنیتی بالقوه می‌دانند. چین از ۱۹۸۰ شالوده روابط چند وجهی خود با کشورهای خلیج فارس را پایه‌گذاری کرده است. دیپلماسی چین بر ایجاد روابط بازرگانی استوار با کشورهای این منطقه پایه‌گذاری شده است. از ۱۹۹۰ روابط چین با کشورهای خلیج فارس بیشتر و متنوع‌تر شده است. در حوزه اقتصادی، وضع کسب‌وکار در چین پیچیده‌تر شده است، بویژه در بخش انرژی و با توجه به نیاز چین به نفت خام. در حوزه نظامی، چین در بازار جنگ‌افزار جای پای خود را حفظ کرده است و به بیشتر کشورهای خلیج فارس جنگ‌افزار می‌دهد؛ اما گفتنی است که چین در پیگیری هدفهای ژئوپلیتیکی و اقتصادی خود در خلیج فارس با آمریکا روبه‌روست و از این‌رو می‌کوشد با احتیاط رفتار کند.

۹- ظفر اقبال چیمه (۱۹۸۷) در نوشتاری با عنوان

متحد و چین در سده بیست و یکم دارد. آنچه در این پژوهش، برای تحلیل ماهیت دگرگونی در قدرت در جهان امروز و بویژه بررسی روابط دو قدرت مسلط کنونی یعنی ایالات متحده و چین که از توانمندیهای زیادی برای دستیابی به مراتب بالای قدرت برخوردار است به کار گرفته شده، دستگاه نظری سیکل قدرت است که از سوی نظریه پردازان بزرگی چون چارلز دوران، سوشیل کمار، دیلان کیسان و بروک تسمان تدوین شده است.

نظریه سیکل قدرت نخستین بار از سوی چارلز دوران در نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ مطرح شد و سپس در محافل علمی و دانشگاهی گسترش یافت. این نظریه درباره سر برآوردن و فرو افتادن قدرتهای بزرگ بین‌المللی است. کانون اصلی توجه این نظریه از لحاظ محتوایی، تعادل میان قدرت و نقش است. برپایه این دیدگاه، نقش هر بازیگر تابعی از قدرت اوست؛ هماهنگی و تعادل میان قدرت و نقش، به رضایت و صلح می‌انجامد. رابطه معکوس نیز مصداق دارد؛ افزایش قدرت از یک سو و تنگناهایی که سیستم از راه نقش محدود بر بازیگر تحمیل می‌کند از سوی دیگر، به نارضایتی و کوشش برای پر کردن فاصله میان قدرت و نقش می‌انجامد و در نتیجه، قدرت تازه برای به دست آوردن منابع، تعیین قواعد بازی و شکل دادن به نظام بین‌الملل، به چالش با قدرت برتر می‌پردازد. نظریه سیکل قدرت، تعادل در نظام بین‌الملل و ثبات ساختاری را در پیوند با این مسئله می‌داند که کشور هژمون و همپیمانانش در سنجش با قدرت تازه و نوپا، از نیروی بیشتری برخوردار باشند. اگر کشور چالشگر قدرتی همسنگ یا بالاتر از قدرت کشور به چالش گرفته شده داشته باشد، دوران دگرگونی و گذار در سیستم فرا می‌رسد و ماهیت این گذار با شیوه کارکرد کشور به چالش گرفته شده همبستگی تام دارد (قلی‌زاده و شفیع، ۱۳۹۲: ۱۴۲-۱۴۱). چارلز دوران همچنین در پی توضیح و توصیف مکانیزم، علل و چگونگی گذار از یک ساختار به ساختار تازه است. از دید او، مانند واقع‌گرایان ساختارگرا، قدرت نقش محوری بازی می‌کند و ساختار سیستم بین‌الملل، تنها واحدی

در منطقه چالشهای گسترده‌ای برای آمریکا و دیگر قدرتهای اصلی پدید آورده است.

البته باید دانست که وجه تمایز این پژوهش با پژوهشهای پیشین در کاربرد یک چارچوب نظری متفاوت و بررسی یک موضوع تازه است که در پهنه بین‌المللی روز به روز پررنگ‌تر می‌شود، یعنی به چالش کشیده شدن منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس از سوی چین.

۱-۲. چارچوب نظری: نظریه سیکل قدرت

گرچه می‌توان از نظریه‌های گوناگون برای توضیح پدیده‌های سیاسی بین‌المللی و حتا سیاست خارجی کشورها بهره گرفت، اما با در نظر گرفتن این نکته که هر پدیده سیاسی یا بین‌المللی برآمده از علت یا عواملی است، گاه با توجه به مقتضیات زمان و ویژگیهای محیط داخلی و بین‌المللی، بررسی یک پدیده سیاسی برپایه یک نظریه خاص، از آن‌رو که علل پدیدآورنده یا شکل‌دهنده به آن پدیده و عوامل اثرگذار بر آن، همخوانی بیشتری با اصول و مبانی آن نظریه خاص دارد، با بهره‌گیری از آن نظریه بهتر می‌توان به تبیین پدیده یاد شده پرداخت و از دید ما برای بررسی روابط چین و آمریکا در منطقه خلیج فارس نظریه سیکل قدرت بهتر می‌تواند پاسخگو باشد و چون با رهیافتی نو پدیده‌های بین‌المللی را تجزیه و تحلیل می‌کند، در سنجش با دیگر نظریات مطرح، کارایی بیشتری برای تحلیل الگوهای همکاری و تضاد در روابط ایالات

● تأمین انرژی، مهمترین عامل تداوم رشد اقتصادی کنونی و مهمترین شاخص ثبات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و امنیت ملی چین شمرده می‌شود و در سطح استراتژیک، این موضوع برای چین جنبه کلیدی - حیاتی دارد. چین، گرچه خود تولیدکننده نفت است، ولی می‌کوشد آنرا از مناطق دیگر جهان تأمین کند و از مناطقی که ویژگیهای با ارزشی برای چین دارد، منطقه خلیج فارس است.

• یکی از علل اصلی اهمیت داشتن منطقه خلیج فارس برای چین، عمر ذخایر این منطقه است. در حالی که عمر ذخایر دیگر مناطق جهان کمتر از ده سال است میانگین عمر ذخایر این منطقه کمابیش پنجاه سال است و بنابراین آینده بازار نفت جهان را منطقه خلیج فارس رقم می‌زند.

سیاستگذاران درمی‌یابند که «جذر و مد تاریخ» دگرگون شده است. در این مرحله، قدرت یک کنشگر بر قدرت کنشگر دیگر فزونی یافته و در نتیجه نقشها دگرگون شده است. در «نقطه عطف»، بی‌اعتمادی سیاسی و نگرانی حکمفرماست و قواعد رفتاری، نقشها، شناخت آینده و طرح‌ریزی استراتژیک بلندمدت که زمینه ساز احساس امنیت است، دگرگون شده است. در «نقطه عطف»، افول هژمونی به توزیع مجدد امکانات در سطح بین‌الملل می‌انجامد و انتقال قدرت مایه رقابت بر سر رهبری جهان می‌شود (اخوان زنجانی، ۱۳۷۴: ۱۶۲ تا ۱۶۷). از دید چارلز دوران، در این مرحله، رفتار قدرت به چالش کشیده شده (اصلی) در برابر قدرت نوپا (چالشگر) به سه صورت خواهد بود: ۱- کاربرد نیروی نظامی به شکل یک اقدام پیشگیرانه در برابر چالشگر (پیامد چنین اقدامی جنگ است و مردود شمرده می‌شود)؛ ۲- ایجاد ائتلاف گسترده برای مهار کردن قدرت کنشگر نوپا، چنانچه به تنهایی نتواند از پس آن برآید (در این مورد به منطق نظریه موازنه قدرت می‌پیوندیم چون کنشگر نوپا نیز بیکار نمی‌نشیند و خود ائتلافهای موفقیت‌آمیزتری ایجاد می‌کند و بدین‌سان نقش بازدارندگی ائتلاف نخست را خنثی می‌کند و بازی به وضع نخستین، یعنی ناهماهنگی میان نقش و قدرت برمی‌گردد)؛ ۳- پذیرش جایگاه قدرت نوپا و مشارکت آن در تصمیم‌گیریهای بین‌المللی و جهانی (در این مرحله اقدامات زیر از سوی کنشگر به چالش کشیده شده پیشنهاد می‌شود: ۱. فراهم کردن زمینه برای ایفای نقش پویاتر بازیگر نوپا در تصمیم‌گیریهای بین‌المللی؛ ۲. افزایش انواع مشارکتها و همکاریهای چندجانبه؛ ۳. بهره‌گیری از بحرانهای حاشیه‌ای برای

است که سزاوار بررسی می‌باشد. هدف او، شناسایی و توضیح عوامل پدیدآورنده بی‌ثباتی، با بهره‌گیری از نظریه‌ها و روشهای رفتارگرایان است. تصمیم‌گیری در اوضاع بحرانی و همچنین ابعاد روانی و تشخیص تصمیم‌گیرندگان، از عواملی است که بررسی می‌شود. از دید دوران، نظریه سیکل قدرت دارای دو بخش اصلی است: بخش نخست، دینامیک فراز و فرود قدرتها و بخش دوم، نتایج بخش یکم برای جنگهای اصلی. از دید دوران، تنها با بررسی رفتار تهدیدآمیز بازیگر چالشگر برای رسیدن به جایگاه قدرت برتر می‌توان به بحرانهای ساختاری پرداخت. مفاهیم اصلی یعنی محورهای این نظریه عبارت است از: قدرت، ساختار، ثبات و نقطه عطف. نظریه چارلز دوران ابعاد و زوایای گوناگون دارد. در اینجا، آن بخش از این نظریه مورد نظر است که تبیین‌کننده موضوع پژوهش یعنی «کنش چالشگرایانه چین در برابر آمریکا» است. گزاره‌های مهم در نظریه چارلز دوران را می‌توان چنین برشمرد: ۱. قدرت هر کشور تابع توانمندیهای آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه افزایش یا کاهش توانمندیهای آن می‌تواند افزایش یا کاهش یابد. ۲. قدرت هر بازیگر، نسبی است و تنها در سنجش با دیگر بازیگران می‌تواند ارزیابی شود. برای نمونه، افزایش قدرت یک بازیگر می‌تواند با افت قدرت کنشگر دیگر همراه شود. ۳. افزایش قدرت هر بازیگر، به افزایش نقش آن بازیگر می‌انجامد؛ به سخن دیگر، جایگاه و نقش یک کنشگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن کنشگر است. ۴. هنگامی که قدرت یک کنشگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و کنشگر نوپا خواهان افزایش نقش خود در پهنه بین‌المللی شود، مرحله حساس یا «نقطه عطفی» در نظام بین‌الملل پیش می‌آید که می‌تواند به دگرگونی ساختار نظام بین‌الملل بینجامد. از دید دوران، مهمترین بخش نظریه سیکل قدرت مرحله نقطه عطف یا مرحله حساس است که زمینه انتقال قدرت در سیستم بین‌المللی فراهم شده است. در «نقطه عطف»، دگرگونیها در روابط بین‌الملل دارای ابعاد انقلابی است. در این مرحله، فاصله میان قدرت یک کنشگر و نقش او ناگهان از میان می‌رود و

تولید نفت در آمریکا این منطقه برای مدتها اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیکی خود را حفظ خواهد کرد. بزرگترین منابع نفت در منطقه خلیج فارس به عربستان، ایران و عراق تعلق دارد و عراق که هنوز منابعش به درستی شناخته نشده است چه بسا بیش از عربستان نفت داشته باشد (Katzman, 2003:1). در زمینه گاز طبیعی نیز ایران با ۳۴/۰ تریلیون متر مکعب، بزرگترین ذخایر گازی را در میان کشورهای حوزه خلیج فارس دارد. (BP Statistical Review of World Energy, 2014: 20).

۲-۲. سیاست خارجی چین در منطقه خلیج فارس:

امروزه یکی از موضوعات مهم در زمینه روابط بین‌الملل، خیزش چین و توانمندیهای این کشور آسیایی است. چین بعنوان یک قدرت نوپا از کشورهای این منطقه است که در این چند دهه، دگرگونیهای گسترده به خود دیده است. این روند از سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰م و در چارچوب اصلاحات سیاسی و اقتصادی و سیاست درهای باز آغاز شد (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱:۹۳). چین با سرزمینی گسترده و با دارا بودن یک پنجم جمعیت جهان، بزرگترین کشور رو به رشد جهان است که افزون بر عضویت دائم در شورای امنیت و برخورداری از حق وتو، یکی از قدرتهای هسته‌ای به‌شمار می‌رود (قلی‌زاده و شفیع، ۱۳۹۱:۱۴۹). یک کشور هرچه قدرت و نفوذ بیشتری در محیط منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌الملل داشته باشد، در صورت اتخاذ سیاست خارجی درست و سنجیده، هم می‌تواند تا اندازه زیادی به هدفها و منافع خود دست پیدا کند و هم به گونه چشمگیر بر قواعد و محیط بین‌الملل اثرگذار باشد. چین تا سالهای پایانی دهه ۱۹۷۰ در پرتو اصلاحات اقتصادی و سیاسی رفته‌رفته دگرگون شد. این کشور از اواخر دهه ۱۹۸۰ بویژه در دوران زمامداری دنگ شیائوپینگ با در پیش گرفتن سیاست خارجی آرام و مسالمت‌آمیز، درصدد دستیابی به هدفهای خود در منطقه و در نظام بین‌المللی برآمد. پیامد این سیاست خارجی را می‌توان در افزایش قدرت

مشارکت دادن قدرت نوپا در فرایند تصمیم‌گیری؛ ۴. تعریف دوباره وضع ائتلافهای موجود به گونه‌ای که پیوسته بخش بزرگی از بار مالی امور امنیتی بر دوش کنشگران مهم تازه قرار گیرد (مظاهری، ۱۳۸۸:۸۱).

۲. بحث و بررسی:

۲-۱. منطقه خلیج فارس:

منطقه خلیج فارس با داشتن ذخایر بزرگ انرژی و منابع بسیار غنی معدنی و قرار گرفتن در مسیر مهمترین خطوط کشتیرانی، از حساس‌ترین مناطق جهان شمرده می‌شود و همواره مورد توجه کشورهای بزرگ بوده است. از ۱۹۰۸ که نخستین چاه نفت در مسجد سلیمان به نفت رسید، اهمیت جهانی خلیج فارس روشن شد (خوش خطی و امجدی، ۱۳۸۶:۲۳۰). بر پایه تازه‌ترین برآوردها، این منطقه با ۷۹۷/۸ میلیارد بشکه ذخیره اثبات شده نفت و ۷۹/۳ تریلیون متر مکعب ذخیره گاز طبیعی، بیشترین اهمیت استراتژیک را از لحاظ ذخایر نفت و گاز پیدا کرده است. (BP Statistical Review of World Energy, 2014: 6,20) جهانی به افزایش تولید نفت در منطقه خلیج فارس وابسته است. کارشناسان مسائل نفت پیش‌بینی می‌کنند که با توجه به روند افزایش تقاضای نفت و کاهش

● خلیج فارس همچون صخره‌ای است که مجموعه‌های نفتی و نظامی ایالات متحده بر آن استوار شده است. آمریکا با توجه به جایگاه ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس، اهمیت ویژه‌ای برای این منطقه قائل است. افزون بر نگرانیهای ایالات متحده در زمینه امنیت انرژی که این کشور را با خلیج فارس پیوند می‌زند، در سالهای پس از ۱۱ سپتامبر، عناصر امنیتی نیرومندی زیر عنوان «مبارزه با تروریسم»، جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی و نگرانی از چگونگی مصرف شدن دلارهای نفتی، پیوند امنیت ملی آمریکا با منطقه خلیج فارس را بیشتر و آنرا چند بُعدی کرده است.

● موفقیت‌های گسترده چین در زمینه اقتصادی، اقتضا می‌کند که این کشور بعنوان رقیب اصلی آمریکا در منطقه خلیج فارس مطرح شود. چین بعنوان یک قدرت نوپای اقتصادی توانسته است هژمونی ایالات متحده را در منطقه خلیج فارس به چالش بکشد. از دید آمریکا، چین تنها کشور در نظام بین‌الملل است که با برخورداری از عناصر اصلی قدرت یعنی جمعیت، پهناوری سرزمین، اقتصاد پویا و نیروی نظامی گسترده می‌تواند در آینده نزدیک هژمونی آمریکا را به چالش بکشد.

اجتماعی و امنیت ملی چین شمرده می‌شود و در سطح استراتژیک، این موضوع برای چین جنبه کلیدی - حیاتی دارد (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۱۲۰). چین، گرچه خود تولید کننده نفت است، ولی می‌کوشد آنرا از مناطق دیگر جهان تأمین کند و از مناطقی که ویژگی‌های با ارزشی برای چین دارد، منطقه خلیج فارس است. هرچند چین در پهنه بین‌المللی سیاست بهره‌گیری از منابع متنوع را دنبال می‌کند و تنها بر منطقه خلیج فارس تأکید ندارد، اما به دلایلی چون دوری راه یا داشتن مشکلات تاریخی برای نمونه با بیشتر کشورهای حوزه دریای خزر، منطقه خلیج فارس و خاورمیانه بهترین منبع تأمین نفت و انرژی این کشور شمرده می‌شود.

یکی از علل اصلی اهمیت داشتن منطقه خلیج فارس برای چین، عمر ذخایر این منطقه است. درحالی‌که عمر ذخایر دیگر مناطق جهان کمتر از ده سال است میانگین عمر ذخایر این منطقه کمابیش پنجاه سال است و بنابراین آینده بازار نفت جهان را منطقه خلیج فارس رقم می‌زند (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۱۲۱). گذشته از آن، چین و کشورهای کناره خلیج فارس پیشینه درگیری یا اختلاف عمده‌ای با یکدیگر ندارند و در فرایند وابستگی متقابل در حوزه انرژی مانع مهمی در کار نیست و بازرگانی میان آنها به خوبی رو به گسترش است. خلیج فارس همچنین تأمین‌کننده تکنولوژی آب و نیز سرمایه برای صنعت پتروشیمی چین است. گفتنی است که هزینه استخراج نفت در این منطقه بسیار پایین است و بیشتر کشورها به علت تک محصول بودن، علاقه بسیار به

سیاسی، اقتصادی و بهبود وجهه منطقه‌ای و بین‌المللی چین دید. چین از دهه ۱۹۹۰ و بویژه از سال ۲۰۰۰ این سیاست را که اصلی ثابت در ایستارهایش در نظام بین‌الملل بوده، کوشیده است تا به منافع حیاتی، ملی و برنامه و هدفهای سیاسی، و بویژه هدفهای اقتصادی خود دست یابد پی گرفته است. در اوایل نیمه دوم سده بیستم، سیاست خارجی چین در حوزه منطقه‌ای تعریف می‌شد؛ اما اکنون دربرگیرنده بسیاری از ملاحظات بین‌المللی است.

در آغاز سده بیست‌ویکم، سیاست خارجی مسالمت‌آمیز چین متأثر از دو گفتمان بود که هوجین تائو، رئیس‌جمهوری این کشور مطرح کرد: ۱- ظهور مسالمت‌آمیز: بدین معنا که چین قدرتی رو به رشد است و مسیر افزایش توانایی خود را همانند قدرتهای گذشته بر محور نیروی نظامی قرار نمی‌دهد. ۲- جهان هماهنگ: یعنی اولویت دادن به برقراری صلح و ثبات جهانی از راه همکاری و تفاهم نه بهره‌گیری از اتحادها یا کاربرد آشکار زور (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۲۲۲ تا ۲۳۱). رشد اقتصادی چین و افزایش حجم داد و ستد این کشور، پرنرنگ‌تر شدن حضور آن در سطح بین‌المللی را در پی داشته است. چین بعنوان عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل و برخوردار از حق وتو، با شرکت در پیمانهای منطقه‌ای و جهانی مانند پیمان منطقه‌ای آسیا - پاسفیک، سازمان همکاری شانگهای، گفت‌وگوهای شش جانبه در مورد کره شمالی، گروه ۵+۱ در مورد پرونده هسته‌ای ایران و نیز حضور در نشستهای آ.سه.آن و هشت کشور صنعتی بعنوان عضو ناظر، درصدد بهره‌گیری از توانمندیهای خود و به دنبال سیاستهای چندجانبه‌گرایی در پهنه بین‌المللی است (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۳). چینی‌ها برای برقرار کردن روابط با ثبات و دور از تنش با کشورهای گوناگون، آشکارا اعلام کرده‌اند که مایل به پیوستن به سازمانهای نظامی منطقه‌ای نیستند، ولی از حضور در سازمانهای اقتصادی فراگیر و مؤثر جهانی و منطقه‌ای استقبال می‌کنند.

تأمین انرژی، مهمترین عامل تداوم رشد اقتصادی کنونی و مهمترین شاخص ثبات سیاسی، اقتصادی،

می‌کند: صدور آزاد نفت به بازارهای جهانی، تأمین امنیت رژیمهای دوست و گسترش رابطه با آنها و جلوگیری از زمینه‌های بروز ناامنی در منطقه، جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی، تقویت روند اصلاحات و دموکراسی در کشورهای منطقه و مبارزه با تروریسم. از استراتژیهای نفتی ایالات متحده در خلیج فارس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تأمین امنیت و ثبات کشورهای تولیدکننده نفت، تأمین امنیت تأسیسات نفتی، تأمین امنیت پایانه‌های نفتی در خلیج فارس، و پاسداری از خطوط ارتباط دریایی (تشخید و متین جاوید، ۱۳۹۰: ۲۱۶ و ۲۱۸).

افزون بر نگرانیهای ایالات متحده در زمینه امنیت انرژی که این کشور را با خلیج فارس پیوند می‌زند، در سالهای پس از ۱۱ سپتامبر، عناصر امنیتی نیرومندی زیر عنوان «مبارزه با تروریسم»، جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی و نگرانی از چگونگی مصرف شدن دلارهای نفتی، پیوند امنیت ملی آمریکا با منطقه خلیج فارس را بیشتر و آنرا چند بُعدی کرده است. بدین‌سان نفت خلیج فارس در امنیت انرژی آمریکا، تداوم رهبری جهانی آن کشور و رقابتش با قدرتهای نوپا نقشی برجسته می‌یابد (موسوی شفائی، ۱۳۸۷: ۳۱۶). از سوی دیگر، ایالات متحده آمریکا بعنوان بزرگترین مصرف‌کننده و واردکننده و نیز سومین تولیدکننده نفت خام جهان، بزرگترین کشنگر در پهنه انرژی جهان است. این کشور بیش از ۲۲ درصد از کل واردات خود را از منطقه خلیج فارس تأمین می‌کند. البته آمریکا بخش دیگری از نفت مورد نیاز خود را از جاهای دیگر می‌گیرد؛ اما نکته مهم این است که آمریکا نماینده کشورهای سرمایه‌داری در منطقه خلیج فارس است و باید منابع مورد نیاز آنها را نیز تأمین کند. از این‌رو کشورهای بلوک غرب و بویژه آمریکا منطقه خلیج فارس را شاه‌رگ حیاتی خود می‌دانند. برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در دوران کارتر در کتاب قدرت و اصول در این باره می‌نویسد: «در آخرین گزارش سالانه کارتر به کنگره آمریکا، اساس سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس روشن شد؛

فروش نفت دارند (ترابی، ۱۳۹۰: ۲۱۲) باید در نظر داشت که چین کنشگری تازه وارد به این منطقه است و به علت نداشتن پیشینه استعمارگری، برخورداری از بازار بزرگ و توان سرمایه‌گذاری، به‌خوبی از مزایای خود بهره‌برداری کرده است. از سوی دیگر، چین برعکس آمریکا درصدد ایجاد دگرگونی در منطقه نیست و از این‌رو برای بیشتر کشورهای حوزه خلیج فارس دارای جذابیت و اعتبار است و با آنها روابط دوستانه برقرار کرده است. در پهنه سیاسی نیز خواستار نقش و مسئولیت متناسب با این پیشرفت‌هاست و به‌شدت می‌کوشد تا به جایگاه مورد علاقه‌اش، یعنی همترازی با آمریکا در سراسر جهان دست یابد. (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۲ و ۱۸۳). از این‌رو یکی از آثار حضور چین در این منطقه به چالش کشیدن منافع آمریکا در این منطقه خواهد بود.

۳-۲. منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس:

با کشف نفت در منطقه خلیج فارس که بعدها حجم ذخایر آن مشخص شد، رقابت در این منطقه فشرده‌تر شد. از ۱۹۷۰ که نیروهای بریتانیایی از منطقه رفتند، نیروهای آمریکا جایگزین آنها شدند. نیاز به نفت خلیج فارس و منافع اقتصادی ناشی از آن ایالات متحده را بر آن داشت که یکی از بزرگترین نیروهای نظامی خود را در این منطقه و پیرامون آن مستقر کند (تقوی‌پور، ۱۳۸۱: ۱). خلیج فارس همچون صخره‌ای است که مجموعه‌های نفتی و نظامی ایالات متحده بر آن استوار شده است. آمریکا با توجه به جایگاه ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک خلیج فارس، اهمیت ویژه‌ای برای این منطقه قائل است. دولت آمریکا در این حوزه، پنج هدف مهم و استراتژیک را دنبال

● چینی‌ها با دگرگون کردن الگوی تعامل با آمریکا از «دشمنی» به گونه‌ای پیچیده از «رقابت و همکاری»، ضمن کاهش فشارها، از توانمندیهای آمریکا برای پیشبرد توسعه خود بسیار بهره‌برده‌اند.

● آمریکا داشتن دست بالاتر در برابر قدرتهای آینده را در گرو تسلط بر مناطق ژئواکونومیک و سرشار از منابع اقتصادی می‌داند تا بتواند ضمن ایجاد اختلال در امنیت اقتصادی کشورهای رقیب، به جایگاه برتر در نظم تازه جهانی دست یابد. به سخن دیگر، آمریکا از راه چنگ‌اندازی بر منابع انرژی خلیج فارس، می‌خواهد امنیت جریان نفت و کنترل بهای آنرا در اختیار بگیرد تا بتواند شریان اقتصادی اروپا، ژاپن و چین را در دست داشته باشد و آنها را با هدفهای خود در نظام تازه همراه کند و از راه تسلط بر ذخایر انرژی و کنترل تولید، توزیع و مصرف این ماده حیاتی، به برتری اقتصادی خود تداوم بخشد.

۴-۲. یافته‌ها:

موفقیت‌های گسترده چین در زمینه اقتصادی، اقتضا می‌کند که این کشور بعنوان رقیب اصلی آمریکا در منطقه خلیج فارس مطرح شود. چین بعنوان یک قدرت نوپای اقتصادی توانسته است هژمونی ایالات متحده را در منطقه خلیج فارس به چالش بکشد (بصیری و دیگران، ۱۳۹۱:۱۰۱). از دید آمریکا، چین تنها کشور در نظام بین‌الملل است که با برخورداری از عناصر اصلی قدرت یعنی جمعیت، پهناوری سرزمین، اقتصاد پویا و نیروی نظامی گسترده می‌تواند در آینده نزدیک هژمونی آمریکا را به چالش بکشد (قلی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۱:۱۴۸). اما این دو کشور پیشینه همکاری گسترده در پهنه بین‌المللی نیز دارند. در دوران جنگ سرد و از نخستین سالهای دهه ۱۹۷۰م روابط چین و آمریکا بر پایه همکاری راهبردی شکل گرفت و چین تنها گزینه مطلوب و ممکن برای برقراری موازنه در برابر خطر اتحاد جماهیر شوروی بود. با پایان جنگ سرد، همکاریهای راهبردی دو کشور سستی گرفت اما دگرگونیهای پس از جنگ سرد، امکانات تازه‌ای برای همکاری دو کشور فراهم آورد و پیشرفتهای اقتصادی چین از یکسو و رویدادهای ۱۱ سپتامبر از دیگر سو پهنه آنرا بیش از پیش گسترده ساخت (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱:۱۷۶). از سوی دیگر، چینی‌ها با دگرگون کردن الگوی تعامل

و این سیاست از طرف جایگزین وی (ریگان) هم پذیرفته شده است. بر مبنای این سیاست، امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حساس و استراتژیک جهان یعنی اروپای غربی، خاور دور و خاورمیانه که خلیج فارس را نیز دربر می‌گیرد گره خورده است» (خادم، ۱۳۸۴:۷۵ تا ۸۱). باید این نکته را نیز یادآور شد که آمریکا گرچه خود دارای بخش بزرگی از ذخایر نفت جهان است ولی عمر ذخایر نفت آن کشور پیوند مستقیم با سیاستهای آینده آن در زمینه انرژی دارد. در ۲۰ سال آینده مصرف نفت آمریکا باز هم افزایش خواهد یافت، درحالی که تولید آن کاهش پیدا خواهد کرد و این شکاف باید با نفت وارداتی پر شود. آرایش سیاسی و نظامی آمریکا در مناطق نفت‌خیز بویژه خلیج فارس برای تأمین امنیت خطوط انتقال نفت، از دهه هفتاد با جنگ کویت و سپس فروپاشی رژیم صدام حسین در عراق به نقطه اوج خود رسید.

نفت نه تنها منبع منازعه میان دولتها، بلکه منبع پر تحرک جنگهای نامتقارن پس از ۱۱ سپتامبر به‌شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که نفت در طراحی راهبرد منطقه‌ای آمریکا و غرب در خلیج فارس نقش برجسته‌ای دارد. بی‌گمان ذخایر راهبردی نفتی آمریکا روزی به پایان خواهد رسید اما نیاز به مصرف این ماده روز به روز در ایالات متحده رو به افزایش است و از این رو ایالات متحده هزینه بسیار سنگینی برای پاسداری از امنیت ذخایر نفتی منطقه متحمل می‌شود. نفت برای آمریکا مسئله مرگ و زندگی است و قطع جریان نفت، مرگ اقتصاد غرب است (ظاهری، ۱۳۸۷:۱۴۱ و ۱۴۵). یکی از راههایی که آمریکا توانسته است دولتهای عربی منطقه خلیج فارس را به خود وابسته کند و بخش بزرگی از هزینه واردات نفت را به غرب بازگرداند و نیز حضور پیوسته در این منطقه داشته باشد، فروش جنگ‌افزار به این کشورهاست. بدین‌سان، رابطه‌ای نزدیک میان فروش جنگ‌افزار و خرید نفت پدید آمده که با قوت و قدرت ادامه دارد و صادرکنندگان بزرگ نفت در خلیج فارس واردکنندگان اصلی جنگ‌افزار نیز هستند (Chapman & Khanna, 2004:2-29).

امنیت جریان نفت و کنترل بهای آنرا در اختیار بگیرد تا بتواند جریان اقتصادی اروپا، ژاپن و چین را در دست داشته باشد و آنها را با هدفهای خود در نظام تازه همراه کند و از راه تسلط بر ذخایر انرژی و کنترل تولید، توزیع و مصرف این ماده حیاتی، به برتری اقتصادی خود تداوم بخشد (تخشید و متین جاوید، ۱۳۹۰: ۲۲۵ و ۲۲۶). زیرا سلطه ایالات متحده بر منابع نفتی، ضامن رونق اقتصاد جهان غرب است (Keohane, 2005). از سوی دیگر چین می‌کوشد حضوری آرام و دور از تنش در منطقه خلیج فارس داشته باشد و استراتژیستهای چینی معتقدند که دگرگونیهای رادیکال در وضع کنونی بین‌الملل خطرهای زیادی برای آن کشور دارد و از این رو می‌کوشند جای پای خود در منطقه خلیج فارس را به آرامی استوار کنند زیرا چین در حال حاضر توان به چالش کشیدن مستقیم هژمونی آمریکا را ندارد و بنابراین باید راهبردهای معطوف به «تغییر در درون نظام بین‌الملل» و نه «تغییر نظام بین‌الملل» را به کار گیرد. موفقیت‌های دهه گذشته به چینی‌ها آموخته است که در منطقه خلیج فارس، با تکیه بر قدرت اقتصادی بهتر می‌توانند منافع خود را پیش برند (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۵). نفوذ آرام و پیوسته چین در کشورهای حوزه خلیج فارس نگرانی‌هایی برای آمریکا پدید آورده است؛ زیرا بر پایه نظریه سیکل قدرت، چین به علت برتری اقتصادی، در زمینه سیاست خارجی نیز قدرت تحرک بیشتری دارد و آمریکا نمی‌تواند مواضع چین را نادیده بگیرد و از این رو در زمینه‌های گوناگون اجازه ورود و همکاری به چین را می‌دهد. از سوی دیگر چین می‌داند که آمریکا ابرقدرت جهان است و رویارویی با آن به سودش نیست و همچنین می‌تواند از سرمایه و فناوری آن کشور برای پیشرفتهای اقتصادی خود بهره گیرد. این ملاحظات و انگیزه‌های دیگر در روابط میان چین و آمریکا مانع از درگیری و تنش مستقیم میان این دو قدرت می‌شود ولی قدرت اقتصادی رو به افزایش چین و همچنین تلاش چشمگیر آن کشور در تقویت نیروی نظامی خود، نگرانی‌های آمریکا از این کشور آسیایی را دوچندان کرده است.

با آمریکا از «دشمنی» به گونه‌ای پیچیده از «رقابت و همکاری»، ضمن کاهش فشارها، از توانمندیهای آمریکا برای پیشبرد توسعه خود بسیار بهره برده‌اند. بر سرهم، امروزه از دیدگاه ایالات متحده، همکاری با چین برای تأمین منافع اقتصادی و امنیتی آمریکا ضرورت دارد. در حوزه امنیت جهانی، ایالات متحده این موضوع را در نظر دارد که چین عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز کشوری هسته‌ای است. همچنین تداوم ثبات در آسیا نیازمند همکاری چین است. از سوی دیگر، رشد سریع و چشمگیر اقتصاد چین، آن کشور را به بازاری پر اهمیت برای ایالات متحده تبدیل کرده است. چین اکنون سومین شریک بازرگانی و دومین بستانکار بزرگ از آمریکاست و می‌تواند با ابزار دامپینگ و گنجینه دلارش به آمریکا ضربه بزند. هرچند در این کار خود نیز زیان خواهد دید، اما داشتن چنین توانی نشانه آسیب‌پذیری اقتصاد آمریکا در برابر چین است. (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱: ۱۷۶). در زمینه اهمیت منطقه خلیج فارس برای دو کشور چین و آمریکا و به چالش کشیده شدن منافع آمریکا در خلیج فارس از سوی چین، باید گفت که آمریکا داشتن دست بالاتر در برابر قدرتهای آینده را در گرو تسلط بر مناطق ژئواکونومیک و سرشار از منابع اقتصادی می‌داند تا بتواند ضمن ایجاد اختلال در امنیت اقتصادی کشورهای رقیب، به جایگاه برتر در نظم تازه جهانی دست یابد. به سخن دیگر، آمریکا از راه چنگ‌اندازی بر منابع انرژی خلیج فارس، می‌خواهد

● توانمندیهای پیچیده و چشمگیر چین هم یک چالش و هم یک فرصت برای آمریکاست. نفوذ رو به گسترش چین از دریای جنوبی چین آغاز می‌شود و به اقیانوس هند و سپس به خلیج فارس می‌رسد که می‌تواند آمریکا را با چالشی منطقه‌ای روبه‌رو کند و انحصار حمل‌ونقل انرژی را از دست ایالات متحده بگیرد، ولی در برابر، این وضع می‌تواند فرصت مناسب برای آمریکا باشد تا از نیروی دریایی چین برای تأمین امنیت منطقه استفاده کند.

● آمریکا و غرب پس از ۱۱ سپتامبر و مطرح شدن مبارزه با تروریسم، برای چین و بهره‌گیری از قدرت آن در این زمینه اهمیت ویژه قائل شده‌اند و از دید بسیاری از استراتژیست‌های آمریکایی، تروریسم جهانی جای چین را بعنوان یک تهدید امنیتی بالقوه برای منافع ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر گرفته است و به سخن دیگر، چین یک شبه از یک رقیب خفته تبدیل به یک شریک مبارز شده است.

آمریکا و چین در برابر کشورهای منطقه خلیج فارس از الگوهای متفاوتی پیروی می‌کنند. الگوی آمریکا دخالت در مسائل حقوق بشری، اقدامات پیشگیرانه و تغییر رژیم است، اما چین الگوی سنتی و ستفالیایی با تأکید بر عدم مداخله و احترام به حاکمیت ملی و یکپارچگی سرزمینی کشورها را دنبال می‌کند (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱:۱۸۵).

از آن‌رو که نیاز چین به منابع نفت و گاز، پس از گذراندن دوره اصلاحات اقتصادی، افزایش یافته است، پکن لازم می‌داند که در منطقه خلیج فارس حضور بیشتری داشته باشد و با بهره‌گیری از سیاست‌های گوناگون از جمله گسترش روابط بازرگانی، نظامی و سیاسی با کشورهای این منطقه، نیازهای خود را برآورد. هرچند چین تا کنون کوشیده است در منطقه خلیج فارس به گونه‌ای با آمریکا رفتار کند که به درگیری و تنش نینجامد، ولی هرچه به نفوذ چین در این منطقه افزوده می‌شود، منافع آمریکا بیشتر به چالش کشیده می‌شود و سیاست کنونی چین تا زمانی که آن کشور بعنوان یک ابرقدرت سهمی در برآیند رویدادهای جهانی و دگرگونی‌های منطقه خلیج فارس نداشته باشد، ادامه خواهد یافت. از سوی دیگر، با توجه به نظریه سیکل قدرت و گزاره‌های مهم این نظریه می‌توان گفت که آمریکا در برابر چین راهبرد جنگ را برنمی‌گزیند و به راهکار پذیرش جایگاه قدرت نوپا و مشارکت دادن آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی پایبند می‌ماند و از امکانات و توانمندی‌های آن کشور در راستای ایجاد ثبات بهره خواهد برد، هرچند ممکن

بدین‌سان، توانمندی‌های پیچیده و چشمگیر چین هم یک چالش و هم یک فرصت برای آمریکاست. نفوذ رو به گسترش چین از دریای جنوبی چین آغاز می‌شود و به اقیانوس هند و سپس به خلیج فارس می‌رسد که می‌تواند آمریکا را با چالشی منطقه‌ای روبه‌رو کند و انحصار حمل‌ونقل انرژی را از دست ایالات متحده بگیرد، ولی در برابر، این وضع می‌تواند فرصت مناسب برای آمریکا باشد تا از نیروی دریایی چین برای تأمین امنیت منطقه استفاده کند (ابراهیمی و رضایی، ۱۳۹۱:۱۸۱). امروزه چین و آمریکا در چارچوب منافع اقتصادی و بازرگانی خود، الزاماتی گریزناپذیر برای همکاری دارند و شراکت بازرگانی و مبادلات مالی گسترده با یکدیگر برقرار ساخته‌اند. آمریکا مهمترین مقصد صادرات، تولیدات و بزرگترین بازار مصرف خارجی چین به‌شمار می‌رود. چینی‌ها با خرید بیش از یک تریلیون دلار، بیشترین اوراق قرضه آمریکایی را در دست دارند. حرکت چرخ دنده‌های اقتصادی دو کشور در فضای وابستگی متقابل بازرگانی - اقتصادی جریان دارد و تعاملات دو کشور در حوزه مسائل بازرگانی - مالی بسیار پیچیده و در هم تنیده شده است. هرچند جنگ و رقابت‌های پایان‌ناپذیر پیدا و پنهان در زمینه‌های اقتصادی جریان دارد و رو به افزایش است، اما در این میان منافع گسترده در همکاری حرف آخر را می‌زند. با وجود این در فضای بین‌الملل کنونی، چین مهمترین کانون توجه ژئوپلیتیکی و دغدغه‌های امنیتی واشنگتن است (فرزین‌نیا، ۱۳۹۱:۳۵). همچنین با نگاهی به آموزه تازه آمریکا و روابط دو قدرت چین و آمریکا می‌توان گفت که در دوران کنونی امکان جنگ میان ابرقدرتها بعید است، ضمن اینکه حوزه و تعریف جنگ هم تفاوت ماهوی پیدا کرده است؛ اما نهادهایی تازه از رقابت پدید آمده است از جمله جنگ‌های اقتصادی، تکنولوژیک و سایبری، و رقابت این دو کشور رقابت دو قطب نیست زیرا در مواردی شاهد خنثی شدن نفوذ ابرقدرتها از سوی قدرتهای نوپا نیز هستیم. رقابت چین و آمریکا منافی برای دیگر قدرتها نیز به بار خواهد آورد و قدرت به‌سوی پخش شدن می‌رود (فرزین‌نیا، ۱۳۹۱:۳۶). گفتنی است که

است در مواردی با هم اختلافهای بنیادی داشته باشند، از جمله بر سر مسئله تایوان و... گرچه، چین و آمریکا نمی‌توانند دوستانی واقعی باشند، اما به نظر می‌رسد که می‌توانند در سطوح غیردولتی و فردی روابطی دوستانه برقرار کنند. چین با تکیه بر عامل اقتصاد گام برمی‌دارد و این عامل زمینه وابستگی متقابل را فراهم می‌کند و از پیش آمدن تنشهای جدی جلوگیری می‌کند. از این رو در اثبات فرضیه پژوهش یعنی «خیزش چین در منطقه خلیج فارس و تلاش آن کشور برای حرکت از پیرامون به متن در این پهنه موجب تحلیل رفتن منافع حیاتی آمریکا در این منطقه می‌شود»، باید گفت که حضور چین در این منطقه خواهی نخواهی محدودیتهایی برای آمریکا ایجاد می‌کند و منافع آمریکا را به خطر خواهد انداخت، چون کشورهایی مانند ایران که هژمونی آمریکا را نمی‌پذیرند، گرایش بیشتری به چین از خود نشان خواهند داد، همان‌گونه که در این سالها ایران روابط بازرگانی گسترده‌ای با چین برقرار ساخته است و این پدیده بی‌گمان در آینده بیشتر رخ خواهد نمود. به هر رو، برپایه این چارچوب نظری، پیش آمدن تنش جدی میان چین و آمریکا در منطقه خلیج فارس نیازمند یک «نقطه عطف» است و هنوز این نقطه عطف پدید نیامده است. این نقطه عطف، نیازمند یک دلیل نیرومند و محکم است، مانند حضور نظامی چین در یکی از کشورهای حوزه خلیج فارس که واکنش آمریکا را در پی خواهد داشت. گرچه چین می‌کوشد پنهانی و آرام جای پای نظامی در میان کشورهای خلیج فارس پیدا کند، اما تا کنون بیشتر در راه گسترش روابط بازرگانی با این کشورها گام برداشته است.

بهره سخن:

چین در هزاره سوم، نقشی مهم و تعیین‌کننده در ساختار نظام بین‌الملل خواهد داشت. وابستگی سنگین و فزاینده چین به منابع نفتی خلیج فارس و دشواریهای موجود در روابط میان کشورهای حوزه خلیج فارس و آمریکا، زمینه نفوذ چین در این منطقه را فراهم کرده است. بیشترین نفت مورد نیاز چین از منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود و چین از آمریکا

بعنوان بزرگترین خریدار و وارد کننده نفت از حوزه خلیج فارس پیشی گرفته است. گرچه چین می‌کوشد به تنوع منابع انرژی مورد نیاز خود بیفزاید، اما وابستگی آن کشور به نفت خلیج فارس سالها ادامه خواهد یافت و تلاش چین برای حضور گسترده و ایفای نقش در منطقه خلیج فارس بیشتر خواهد شد؛ و طبیعی است که پکن انتظار داشته باشد جایگاهش از سوی غرب و آمریکا پذیرفته شود. گفتنی است که آمریکا و غرب پس از ۱۱ سپتامبر و مطرح شدن مبارزه با تروریسم، برای چین و بهره‌گیری از قدرت آن در این زمینه اهمیت ویژه قائل شده‌اند و از دید بسیاری از استراتژیستهای آمریکایی، تروریسم جهانی جای چین را بعنوان یک تهدید امنیتی بالقوه برای منافع ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر گرفته است و به سخن دیگر، چین یک شبه از یک رقیب خفته تبدیل به یک شریک مبارز شده است؛ اما برای طرف چینی، علت اصلی در پیش گرفتن استراتژی همکاری جویانه، جلوگیری از برخورد با آمریکا و کاهش دادن دشمنی ایالات متحده است، زیرا برای تداوم بخشیدن به رشد و توسعه اقتصادی خود و تبدیل شدن به یک قدرت اثرگذار، نیازمند سازش با ایالات متحده است. چین دیگر نمی‌تواند و نمی‌خواهد سر در لاک خود داشته باشد و سیاست را از اقتصاد جدا نگهدارد. از این روست که می‌بینیم سیاست پکن، از انزوگرایی به میانجی‌گری و مشارکت‌جویی تغییر یافته است: برای نمونه، پشتیبانی از برخی تحریمهای سازمان ملل متحد، همکاری در مأموریت‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد و... چین به آرامی در راه گسترش حضور خود و یافتن شرکای مهم و استراتژیک در منطقه خلیج فارس گام برمی‌دارد. چین با دامنه‌دار کردن روابط بازرگانی با کشورهای حوزه خلیج فارس و افزایش سرمایه‌گذاری در آنها، تا اندازه‌ای به این کشورها امکان ایستادگی در برابر تحریمها و اقدامات احتمالی آمریکا را می‌دهد و از این راه منافع ایالات متحده را به چالش می‌کشد.

منابع:

- اخوان زنجانی، داریوش (۱۳۷۴) «بحران در سیستم‌ها: ثبات

- و بی‌ثباتی در سیستم‌های بین‌الملل»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۷۲:۳۴-۱۵۹
- ابراهیمی، شهرروز و فاطمه رضایی، (۱۳۹۱) «سیاست خاورمیانه‌ای چین و رقابت آن با آمریکا»، *مطالعات خاورمیانه*، ۱۹۶-۱۷۱: ۷۱.
- بصیری، محمدعلی و دیگران (۱۳۹۱) «خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی هژمونی آمریکا»، *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۲۱۸-۱۸۹: ۱۱.
- ----- (۱۳۹۳) «تحلیل عوامل واگرا در روابط آمریکا و چین (بر مبنای تئوری توازن قوا)»، *پژوهش‌های سیاسی*، ۱۱: ۶۲-۴۷.
- ترابی، قاسم (۱۳۸۹) «اصول و محورهای بنیادین استراتژی چین»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ۱۱۲۸-۱۱۰۹: ۵۹.
- ----- (۱۳۹۰) «مقایسه استراتژی انرژی چین و آمریکا: با تأکید بر منطقه خاورمیانه»، *مطالعات منطقه‌ای*، ۴۱: ۴۰-۱.
- تقوی‌پور، حمید (۱۳۸۱) *منافع اقتصادی و افزایش حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس*، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- تخشید، محمد رضا و مهدی متین جاوید، (۱۳۹۰) «تسلط بر منابع نفتی استراتژیک خلیج فارس و تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق»، *مطالعات جهان*، ۲۳۲-۲۰۵: ۱.
- سازمند، بهاره و فاطمه تقی‌زاده (۱۳۹۲) «خیزش چین: ابعاد، مؤلفه‌ها، پیامدها و چالش‌ها»، *مطالعات سیاسی*، ۱۹: ۱۱۲-۹۳.
- سلطانی، علیرضا و دیگران (۱۳۹۰) «جایگاه انرژی در سیاست خاورمیانه‌ای چین»، *فصلنامه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل*، ۲۲۹-۱۹۷: ۱۶.
- خوش خطی، مهدی و مهتاب امجدی، (۱۳۸۸) «بازگفت: ساختار نظام بین‌الملل و آینده سیاسی خلیج فارس»، *راهبرد توسعه*، ۲۵۳-۲۲۷: ۱۱.
- خادم، فاضله (۱۳۸۴) «رویکرد آمریکا به خلیج فارس و سیاست‌های این کشور در منطقه»، *بررسی‌های مسائل اقتصاد انرژی*، ۲: ۱۱۱-۷۴.
- ظاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۷) «راهبرد نفتی ایالات متحده آمریکا»، *مطالعات منطقه‌ای*، ۲۸: ۱۹۰-۱۴۱.
- عباسی، مجید و امیر قیاسی (۱۳۹۱) «سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جویانه در روابط بین‌الملل»، *مطالعات جهان*، ۲: ۳۵۷-۳۲۱.
- فرزین‌نیا، زیبا (۱۳۹۱) «دکترین نوین آمریکا در شرق آسیا و روابط چین و آمریکا»، *رویدادها و تحلیل‌ها*، ۲۶۹-۳۶: ۳۳.
- قلی‌زاده، عبدالحمید و نوذر شفیعی (۱۳۹۱) «نظریه سیکل قدرت؛ چارچوبی برای تحلیل فرایند افول قدرت نسبی ایالات متحده و خیزش چین»، *روابط خارجی*، ۱۶: ۱۶۸-۱۳۷.
- متقی، افشین و مصیب قره بیگی (۱۳۹۳) «جایگاه استراتژیک خلیج فارس در سیاست خارجی چین»، *پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل*، ۲: ۸۹-۷۰.
- مظاهری، محمد مهدی (۱۳۸۸) «تبیین رقابتهای چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت»، *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، ۲: ۹۴-۷۹.
- موسوی شفقانی، سید مسعود (۱۳۸۷) «نفت خلیج فارس و امنیت ملی ایالات متحده»، *سیاست*، ۷: ۳۲۳-۳۱۳.
- مصلی نژاد، عباس و محمد رضا حق‌شناس، (۱۳۹۱) «جایگاه چین در اقتصاد انرژی خلیج فارس (با تمرکز بر جمهوری اسلامی ایران)»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۲۹: ۲۰۸-۱۷۳.
- BP Statistical Review of World Energy, 2014 at: www.bp.com/en/home/html.
- Chapman Duane & Neha Khanna, (2004), *The Foruth Gulf War: Persian Gulf Oil and Global Security*, New York: Cornel University, Ithaca.
- Calabress, John (1998), "China and the Persian Gulf: Energy and Security", *Middle East Institute* (52) 3: 7-11, <http://www.jstor.org/stable/4329217>.
- Ghafouri, Mahmoud (2009), "China's policy in the Persian Gulf", *Middle East Policy*, (16)2
- Iqbal Cheema, Zafar (1987), "US strategy in the Persian Gulf", *Pakistan Institute of International Affairs*, (40) 3: 23-45, at: <http://www.jstor.org/stable/41394732>.
- Keohane. R.O (2005), *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*, New Jersey, Princeton University Press.